

لقمان حکیم

مردی لقمان را دید. به او گفت: تو لقمان نیستی؟ همان برده‌ی بنی نحاس؟



مردی **لقمان** را دید. به او گفت: تو **لقمان** نیستی؟ همان برده‌ی بنی نحاس؟

لقمان جواب داد: آری؟

مرد گفت: پس تو همان چوپان سیاهی؟

لقمان جواب داد: سیاهی‌ام که واضح است. اما چه چیزی باعث شگفتی تو درباره‌ی من شد؟

- این‌که مردم دم در خانه‌ات جمع می‌شوند و گفته‌های تو را می‌شنوند و می‌پذیرند.

لقمان گفت: ای برادرزاده! اگر کارهایی که به تو می‌گویم، انجام بدهی، تو هم همین گونه می‌شوی.

گفت: چه کاری؟

لقمان جواب داد: فرو بستن چشم، نگهداری زبانم، پاکی خوراکم، پاک دامنی‌ام، وفا کردنم به وعده مهمان‌نوازی‌ام،

گرامی داشتن همسایه و رها کردن کارهای نامربوط. اینها چیزهایی است که مرا این‌گونه کرده.